



اشاره: روند افزایشی قیمت جهانی نفت در دو سال اخیر بسیاری از مسائلی که بعد از شوک اول نفتی در اقتصاد جهانی اتفاق افتاد را تداعی کرده است. یکی از مسائل و نگرانی‌های جهان غرب بعد از وقوع شوک اول نفتی بازگرداندن دلارهایی که برای نفت پرداخت می‌شود (دلارهای نفتی) به اقتصاد جهان بود. آمریکایی‌ها به طور ویژه تلاش داشتند با برگرداندن این دلارها به اقتصاد خود هم برای صنایع و شرکت‌های خود، تقاضا ایجاد کنند و هم نسبت به رقبای اقتصادی خود، تفوق تجاری پیدا کنند. پرکینز در کتاب خود تحت عنوان: «خاطرات یک جنایتکار اقتصادی» حقایق جالبی را از تلاش‌های ایالات متحده برای چاله‌کندن برای دلارهای نفتی بیان کرده است که چکیده‌ای از آن را ذیلاً می‌خوانید. کتاب مذکور خاطرات فردی است که در کشورهای در حال توسعه به دنبال خرج تراشی و تعریف پروژه جهت ایجاد کار برای شرکت‌های آمریکایی به قیمت بدهکار کردن این کشورها بوده است و پس از وقوع شوک اول نفتی به عربستان سعودی اعزام می‌شود که به نفع اقتصاد آمریکا برای دلارهای نفتی عربستان خرج تراشی کند.

خاطرات یک جنایتکار اقتصادی از:

بازگرداندن دلارهای نفتی عربستان به اقتصاد آمریکا

دلارهای نفتی و از همه مهم تر دریافت تضمین های لازم از سعودی ها مبنی بر عدم تکرار تحریم نفتی. این مذاکرات به تشکیل سازمان فوق العاده ای به نام «کمیسیون اقتصادی مشترک ایالات متحده عربستان سعودی»، مشهور به JECOR، انجامید.

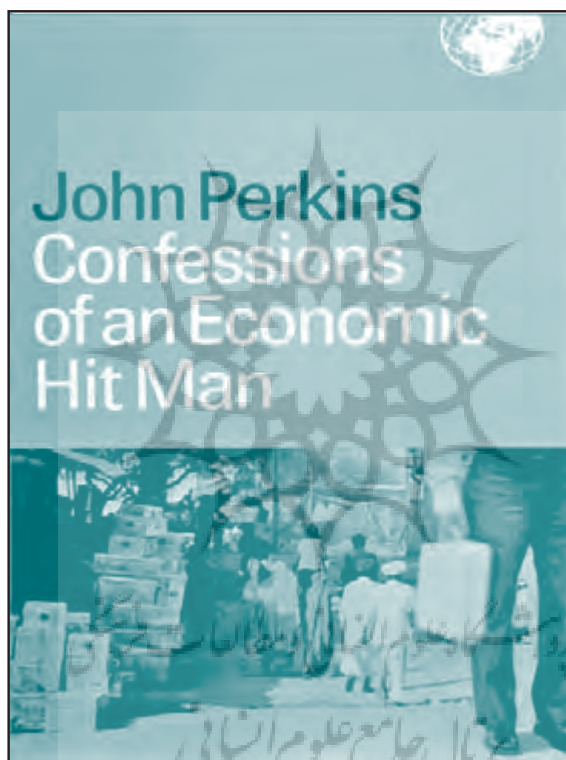
گرچه مدیریت کلی و مسئولیت مالی این کمیسیون به اداره خزانه داری ایالات متحده آمریکا محول شده بود، اما کمیسیون با استقلال بی حد و حصری عمل می کرد و چون دولت ایالات متحده منبع تأمین مالی نبود، کنگره آمریکا صلاحیت نظارتی نداشت. دیوید هولدن و ریچارد جانز بعد از بررسی های گسترده

پیرامون JECOR، این طور

نتیجه گیری می کنند:

«تفاهم نامه در نوع خود، پردامنه ترین تفاهم نامه ای بوده است که تا بحال بین ایالات متحده و یک کشور در حال توسعه منعقد شده است. این قرارداد، بالقوه، موقعیت ایالات متحده را در کشور پادشاهی سعودی تثبیت کرد و مفهوم وابستگی را جا انداخت.»

اداره خزانه داری آمریکا در همان مراحل اولیه، شرکت «مین» را به عنوان مشاور وارد گود کرد. رؤسایم مرا فراخواندند و به من گفتند که کارم بسیار حیاتی است و آنچه تا به حال انجام داده ام یا



تحریم نفتی در هجدهم مارس ۱۹۷۴ پایان یافت. مدت زمان آن کوتاه ولی تأثیرش بسیار عظیم بود. بهای فروش نفت سعودی از یک دلار و سی و نه سنت در بشکه در اول ژانویه ۱۹۷۰ به هشت دلار و سی و دو سنت در اول ژانویه ۱۹۷۴ صعود کرده بود. سیاستمداران و دولت های بعدی ایالات متحده درس های آموزنده سال های اولیه ۱۹۷۰ را هرگز فراموش نخواهند کرد. رنج و عذاب این چندماه تحریم باعث شد که «ابر شرکت سالاری» تقویت شود و سه رکن اصلی آن - بنگاه های تجاری بزرگ، بانک های بین المللی و دولت پیوند و انسجام بی سابقه و پایداری پیدا کنند.

علاوه بر این رهبران «ابر شرکت سالاری» ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت به دنبال راه و روشی باشند که دلارهای نفتی را به آمریکا برگردانند. ایشان عمیقاً به این واقعیت فکر می کردند که عربستان سعودی فاقد چارچوب های لازم نهادی و اداری جهت مدیریت صحیح ثروت خود است؛ ثروتی که چون قارچ رشد می کرد.

درآمد اضافی ناشی از افزایش بهای نفت برای عربستان سعودی ماهیتی دوگانه داشت. از یک سو خزانه دولت با میلیارد ها دلار پر

می شد و از سوی دیگر باورهای خشک مذهبی و هابیون تضعیف می گردید. سعودی های ثروتمند به دور دنیا سفر کردند و به دانشگاه ها و مدارس اروپایی و آمریکایی وارد شدند. اتومبیل های فانتزی خریدند و خانه هایشان را با کالاهای غربی تجهیز کردند. اعتقادات مذهبی محافظه کاران جای خود را به شکل جدیدی از مادی گرایی داد و همین مادی گرایی، راه حل رفع نگرانی ناشی از بحران های نفتی بود.

تقریباً بلافاصله بعد از پایان تحریم، واشنگتن مذاکره با سعودی ها را آغاز کرد و کمک های فنی، عرضه سخت افزار و آموزش نظامی را به آنان پیشنهاد داد. البته تماماً در قبال دریافت

آموخته ام باید کاملاً محرمانه تلقی شود.

چون همه کارها در نهایت پنهان کاری انجام شده بود، از مذاکرات اداره خزانه داری با سایر مشاوران مطلع نشدم، بدین جهت از اهمیت نقشم در این قرارداد که به نوعی بدعت گذاری بود، نمی توانستم خیلی مطمئن باشم.

کار من عبارت بود از پیش بینی وضعیت عربستان بعد از سرمایه گذاری های کلان در تأسیسات زیربنایی آن کشور و تهیه طرحی برای هزینه کردن مبالغ گزاف. خلاصه تر بگویم، از من خواسته شده بود تا تمام خلاقیتم را به کار گیرم و تزریق صدها میلیون دلار به اقتصاد عربستان سعودی را توجیه کنم، البته

و به همین سیاق مراکز خرید، بیمارستان، تسهیلات مربوط به نیروهای انتظامی، کارخانه‌های تصفیه آب و فاضلاب، شبکه‌های برق، مخابرات و حمل و نقل و فرصت‌های دیگری برای بررسی امکان استفاده از فنآوری‌های نوخاسته مثل دستگاه‌های آب شیرین کن، سیستم‌های مایکروویو، مجتمع‌های مراقبتی بهداشتی و فنآوری‌های رایانه‌ای فراهم می‌شد.

عربستان برای فردی که کارش برنامه‌ریزی است یک رویا بود که به حقیقت می‌پیوست و برای کسی که در حرفه ساختمان و مهندسی فعالیت می‌کرد، خیالی بود که به واقعیت می‌رسید. عربستان فرصت اقتصادی بی‌نظیر تاریخ بوده است؛ کشور توسعه نیافته‌ای دارای منابع مالی عملاً نامحدود و علاقمند به ورود به عصر تمدن در سطحی بسیار گسترده و با سرعتی زیاد. صرفاً به تخیلاتم اجازه دادم به کار بیفتد و گزارش‌هایی را نوشتم که آینده‌ای پرشکوه را برای پادشاهی سعودی به تصویر می‌کشید. هزینه تولید یک مگاوات برق، یک مایل جاده، میزان مکفی آب، فاضلاب، مسکن، اغذیه و خدمات عمومی برای یک کارگر را با حساب سرانگشتی می‌توانستیم برآورد کنیم. بنا نبود که این برآوردها را دقیق‌تر نمایم یا به نتایج قطعی برسیم. وظیفه من صرفاً توصیف یک رشته طرح‌های قابل اجرا (شاید بهتر باشد بگوئیم: «قابل تصور») و تخمین تقریبی هزینه‌های مربوطه بود. اهداف حقیقی را همیشه در ذهن داشتم: به حداکثر رساندن پرداخت‌ها به مؤسسات آمریکایی و وابسته کردن بیش از پیش عربستان به آمریکا. مدت زیادی طول نکشید که متوجه شدم این دو هدف به صورت تنگاتنگ جلو می‌روند؛ تقریباً تمام پروژه‌های تازه اجرا شده، نیاز به سرویس و بهسازی مدام داشتند. آن‌ها به لحاظ فنی آنقدر پیشرفته بودند که شرکت‌های مجری پروژه‌ها از قبل اطمینان پیدا کرده بودند که کار نگهداری و راهبری و بهسازی پروژه‌ها را هم خود عهده‌دار خواهند شد. در کارهای بعدیم دو فهرست را تنظیم می‌کردم، اول برای قراردادهای طراحی و ساخت و دوم برای قراردادهای راهبری و نگهداری درازمدت پروژه‌ها. شرکت‌های مین، بکتل، و برون و روت، هالیبرتون، استون و وبستر و سایر شرکت‌های مهندسی و پیمانکاران ایالات متحده برای سال‌ها نانشان در روغن بود.

ورای مسائل اقتصادی، زمینه متفاوت و دیگری هم وجود داشت که عربستان را به ما وابسته می‌کرد. مدرن شدن این پادشاهی نفت خیز، باعث عکس‌العمل‌های نامطلوبی می‌شد. مسلمانان محافظه کار خشمگین می‌شدند، اسرائیل و سایر کشورهای

مشروط بر آن که این توجیه، شرکت‌های مهندسی - ساختمانی آمریکایی را دربرگیرد.

البته می‌فهمیدم که هدف اساسی در این جا هدف معمول ما مقروض کردن یک کشور به حدی که از عهده بازپرداخت برنیاید نیست، بلکه یافتن راهی مطمئن است که بتواند بخش عمده‌ای از دلارهای نفتی را به ایالات متحده بازگرداند. در این فرآیند، عربستان سعودی درگیر می‌شد. اقتصادش به طور فرآینده‌ای با اقتصاد ما پیوند می‌خورد و وابسته می‌شد. قاعدتاً، سعودی‌ها بر اثر غربی شدن با ما همدرد و در نظام ما مستحیل می‌شدند.

اقتصاددانان اوپک تأکید داشتند که کشورهای نفت خیز نفت خام خود را تبدیل به فرآورده‌های نفتی با ارزش افزوده بیشتر کنند. درک این خواسته، دری را بر روی راهبردی گشود که مطمئن بودم شرایط «بنداز و ببر» را برای همه فراهم می‌کرد. بر این اساس مبالغ گزافی جهت ساخت یک بخش صنعتی متمرکز برای تبدیل نفت خام به فرآورده‌های نفتی جهت صادرات، تخصیص می‌یافت. مجتمع‌های بزرگ پتروشیمی در صحرا سر بر می‌آوردند و پیرامون آن‌ها شهرک‌های عظیم صنعتی ایجاد می‌شدند. طبیعتاً چنین برنامه‌ای مستلزم ایجاد ظرفیت تولید برق به میزان هزاران مگاوات، کشیدن خطوط انتقال نفت و شبکه‌های مخابرات و حمل و نقل مشتمل بر ساخت فرودگاه‌های جدید، بهبود وضعیت بنادر، گسترش وسیع بخش خدمات و ایجاد زیربنای لازم بود که این چرخ‌دنده‌ها را به گردش درآورد. همه ما امید زیادی داشتیم که این طرح در نهایت به مدل و الگویی برای بقیه تبدیل گردد. سعودی‌ها دست به کیف و آماده سفر، در تمجید از ما، رهبران سایر کشورها را دعوت می‌کردند تا شاهد معجزات ما باشند. این رهبران مدعو، به نوبه خود به ما مراجعه می‌کردند تا برای کشورشان طرح‌های مشابهی را تنظیم کنیم.

سعودی‌ها نمی‌خواستند کارهای حقیر و پست را به مردمشان واگذارند، اصلاً کارگر سعودی به حد کفایت وجود نداشت. به علاوه، دربار آل سعود به نوعی قبلاً متعهد شده بود که برای شهروندان خود سطحی از آموزش و پرورش و شیوه زندگی را تأمین کند که با سطح کارگری سازگاری نداشت. بنابراین ضروری بود که نیروی کار از سایر کشورها وارد شود، البته کشورهایی که هم کارگر ارزان باشد و هم مردم نیازمند کار و این ترفند جدید و بزرگ تری را برای ایجاد فرصت‌های عمرانی فراهم می‌کرد. مجتمع‌های عظیم مسکونی برای اسکان کارگران وارداتی

نظامی. به این طریق، ادامه حکومت دربار سعودی تضمین می‌شد. با توجه به موقعیت جغرافیایی سعودی، فقدان قدرت نظامی و آسیب‌پذیری کل کشور در برابر همسایگانی از قبیل ایران، عراق، سوریه و اسرائیل، این معامله‌ای بود که دربار سعودی به سختی می‌توانست از آن صرف‌نظر کند. بنابراین، واشنگتن با استفاده از تفوق خود شرط حساس دیگری را تحمیل کرد شرطی که نقش جنایتکاران اقتصادی در جهان را باز تعریف می‌کرد و به این طریق روال و الگویی مطرح شد که بعداً می‌توانست در مورد سایر کشورها به ویژه در مورد عراق اعمال شود. وقتی به گذشته فکر می‌کنم، گاهی اوقات بسیار مشکل است بفهمم که چگونه عربستان سعودی تن به این شرط داده است.

شرط معامله عبارت بود از: خرید اوراق بهادار دولت ایالات متحده توسط عربستان سعودی از محل دلارهای نفتی. در عوض، بهره حاصله توسط اداره خزانه داری ایالات متحده هزینه می‌شد، به بیان دیگر، بهره میلیاردی حاصل از درآمد نفت سعودی به شرکت‌های آمریکایی پرداخت می‌شد تا طرح‌های روایی من و بعضی از رقبایم محقق و عربستان به یک قدرت صنعتی و مدرن تبدیل شود. اداره خزانه داری ایالات متحده، از جیب سعودی‌ها، ما را استخدام می‌کرد تا پروژه‌های زیربنایی را اجرا کنیم و حتی شهرهای کاملی را در سراسر شبه جزیره بسازیم.

توماس لیپمن استادیار مؤسسه خاورمیانه و روزنامه‌نگار سابق، نکات مهم این قرارداد را به شرح زیر خلاصه می‌کند: «سعودی‌ها که در پول غلت می‌زنند، دلارهای نفتی خود را تحویل اداره خزانه داری می‌دهند و این در حساب‌ها نگهداری می‌شود تا زمانی که از محل آن، پرداخت به فروشندگان و کارکنان ضرورت یابد. این رویه اطمینان می‌داد که مدیران کمیسیون اقتصادی، هر پروژه‌ای را که به نظر خودشان و سعودی‌ها مفید تشخیص می‌دادند، بدون ارجاع و کسب اجازه از کنگره به اجرا درمی‌آوردند.»

تنظیم این تعهد تاریخی آن قدر سریع صورت گرفت که کسی فکرش را نمی‌کرد. بعد از آن باید دنبال اجرایی کردن آن می‌بودیم. برای به حرکت درآوردن فرآیند اجرا، می‌بایست شخصی از بالاترین سطح دولت به عربستان اعزام می‌شد. مأموریت بی‌نهایت محرمانه‌ای بود. هرگز نفهمیدم چه کسی سرانجام اعزام شد ولی باورم این است که این مأموریت را به هنری کسینجر واگذار کردند.

همسایه احساس خطر می‌کردند. بنابراین توسعه اقتصادی این کشور باعث رشد قارچ‌گونه صنعت دیگری می‌شد: و آن حفاظت از شبه جزیره عربستان بود. شرکت‌های خصوصی متخصص در این امور و همچنین صنایع دفاعی و نظامی ایالات متحده می‌توانستند امیدوار باشند که پیمان‌های نان و آبداری منعقد می‌کنند و دوباره به دنبال آن‌ها نیز قراردادهای درازمدت خدمات و نگهداری بسته می‌شد. حضور چنین شرکت‌هایی مستلزم مرحله دیگری از اجرای پروژه‌های مهندسی و ساختمانی شامل فرودگاه‌ها، پایگاه‌های موشکی، پادگان‌ها- و تمام امکانات زیربنایی مربوط به این تسهیلات می‌شد.

مقامات خزانه داری از ایده تنظیم موافقت‌نامه‌ها درازمدت خدمات و نگهداری، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتند. براساس این ایده، یکی از نایب‌رئیسان عبارتی را ساخت که اغلب از آن در اشاره به پادشاهی سعودی استفاده می‌کردیم: «گاوی که تا غروب می‌توان دوشید». طی این جلسات فهمیدم که رقبای ما هم روی مأموریت‌های مشابهی کار می‌کنند و در نهایت همه ما امید انعقاد قراردادهای نان و آبدار را داشتیم.

این رویکرد، ابتکاری بود برای ایجاد کارهای پرسود در کشورهایی که نیازی به اخذ وام از بانک‌های بین‌المللی نداشتند. به عنوان نمونه، ایران و عراق بلافاصله به ذهن می‌آمدند. رهبران چنین کشورهایی در چشم و هم‌چشمی با عربستان سعودی در معرض تحریک قرار داشتند.

تحریم نفتی ۱۹۷۳ که در ابتدا بسیار منفی به نظر می‌رسید، در نهایت سفره رنگینی بود که به طور غیرمنتظره برای شرکت‌های مهندسی- ساختمانی گسترده شده بود تا به هموارتر کردن راه «امپراطوری جهانی» کمک کنند.

براساس این طرح که به تدریج توسعه می‌یافت، واشنگتن از عربستان سعودی می‌خواست که تأمین نفت و حفظ قیمت آن را با لحاظ کردن نوسانات آن در سطوحی مورد قبول ایالات متحده آمریکا و متحدان آن، تضمین نماید. اگر سایر کشورها از قبیل ایران، عراق، اندونزی و یا ونزوئلا تهدید به تحریم نفتی می‌کردند، عربستان سعودی با منابع عظیم نفتی پا جلو می‌گذاشت و فاصله را پرمی‌کرد. در درازمدت، صرف اطلاع از توان و موضع عربستان، سایر کشورها را حتی از فکر و بررسی تحریم منصرف می‌کرد. در قبال این تضمین، واشنگتن پیشنهاد فوق‌العاده جذابی به دربار سعودی ارائه داد: تعهد تأمین حمایت‌های کامل و خالی از ابهام سیاسی و در صورت نیاز